نظری درباره کارهای استاد حسین بهزاد

دشتی، علی

اظهار نظر در کار هنرمندان مستلزم آشنائی برموز فن است و این از هرکسی‏ ساخته نیست.در امر نقاشی لا اقل چشم باید ورزیده و آموخته باشد،پس اگر دربارهء کارهای‏ استاد حسین بهزاد رأی و اظهاری از من سر زند صرفا ذوقی و مولود انفعالات و تأثرات‏ شخصی است.

من از کارهای این هنرمند نخست رنگ‏آمیزی او را میپسندم که بامهارت و سادگی بی‏نظیری انجام شده است.هیچگونه زنندگی و ناجوری و اغراقی در ترکیب‏ رنگهای وی بچشم نمیخورد،حتی میتوان گفت غالبا از شدت و ضعف یک رنگ استفاده‏ کرده،یعنی یک رنگ را در تابلو بکار برده است و با همین شیوه بکار خود عمق و پهناوری‏ مطلوب را داده است.

پس از آن هنر بهزاد در منحنی‏های ظریف و گاهی ممتدیست که بیننده خیال‏ میکند با یک قلم و یا یک حرکت دست تمام کار انجام شده و هنرمند بخویشتن زحمت‏ زیاد در ابداع تصویر نداده است.این خطوط غالبا بکارهای بهزاد عمق و معنائی میدهد از قبیل همان معانی که از ابعاد لا یتناهی در ذهن شخص صورت می‏بندد.

مزیت سوم استاد حسین بهزاد در رهائی از سیماهای مغولی است.مینیاتور ایران‏ زادهء تصویرات چینی است و از همین روی در مینیاتورهای گذشته خطوط سیمای مغولی، لباس و سلاح مغولی و حتی آداب مغولی دیده میشود،مثل اینکه استادان گذشته نمیتوانستند خود را از قید تقلید رهائی بخشند،یا قوه ابتکار بدرجه‏ای ضعیف بود،که ترک هرگونه سنت و انحراف از اصول صورتگران چینی را فوق مبادی اولیه فرض میکردند و این‏ پیروی و تبعیت حتی تا زمان ما دوام داشت.

بهزاد یک‏سره این سنت را کنار گذاشته حتی در مینیاتورهای خود ابتکار بخرج داده و همه‏جا قیافهء ایرانی را نشان میدهد،ولی نه قیافه‏های قالبی و متحد الشکل‏ که بر نقاشیهای خیالی زمان قاجاریه دیده میشود.در خانه من پرده‏ای از یکی از استادان‏ قرن قبل است که مجلس زلیخا و زنان مصر را مصور میکند و حضرت یوسف مطابق‏ روایت قرآن وارد مجلس شده و زنان مصر بجای سیب و ترنج دست خود را بریده و از فرط تأثر بحال اغما افتاده‏اند.تمام اینصورت‏ها حتی حضرت یوسف و زلیخا و تمام زنها مانند هم میباشند این قیافه‏های قالبی در کارهای پرصورت بهزاد دیده نمیشود.

مزیت چهارم استاد بهزاد قوهء تخیل او است و آنرا در صورتهای خیالی که از بعضی از بزرگان کشیده است به ثبوت رسانیده است.برای توضیح این امر باید بدانیم که از فردوسی یا حافظ تصویری یا حتی توصیفی از اندام و قیافه و سر و وضع آنها در دست نداریم که بتوانیم از آنها صورتی بسازیم.پس اگر بخواهیم تصویری از فردوسی یا حافظ بیافرینیم باید حتما بروح و فکر و اخلاق آنها آشنا وده و حتی میتوان گفت باید هنرمند گفته و سروده‏ های آنانرا خوانده باشد و از اندیشه و جهش روحی آنان اشباع شده باشد،تا چیزی که‏ میآفریند نماینده و مفسر صورت ذهنی وی باشد.غیر از فردوسی کمال الملک که تأثر و انفعال ویرا از موسی میکلانژ نشان میدهد،ما تاکنون تصویری یا مجسه‏ای از فردوسی‏ ندیده‏ایم که حماسه‏های ملی شاهنامه یا صحنه‏های پهلوانی و معانی بلند مردانگی و آزادگی‏ فردوسی را نشان دهد.بلکه برعکس گاهی تصویرهائی از این سراینده بزرک دیده میشود که نامه‏نویسان در مسجد شاه را بخاطر میآورد.

چند سال قبل در ضمن آثار بهزاد بیک تابلوی سیاه قلمی برخوردم که فردوسی‏ را(گمان میکنم)با خطوط سفید روی زمینه سیاه نقش کرده بود.از مشاهده آن،صولت و مردانگی رستم،جلال و شکوه کیخسرو،صحنه جنگ رستم و اسفندیار حتی صدای گرز او که چون پتک آهنگران بر سپاه تورانیان فرود میآمد در ذهن نقش میبست.

تصویری از شمس تبریزی کشیده است که اینک صدر سالن مرا زینت میدهد. از چشمان او همان نگاههای گویائی جاریست که هفت قرن پیش بروح جلال الدین مولوی‏ چنگ زد و او را چون ارغنون بخروش آورد.همچنین بمناسبت(قلمرو سعدی)تصویری‏ از سعدی کشیده است که نویسندهء گلستان و سرایندهء بوستان،کهنه‏رندی که غزل چون‏ آب زلال از قلم او جاری میشود و وارستگی را بجائی رسانده است که بامرای مستبد حکیمانه پند رعیت‏پروری و عدالت‏گستری میدهد،مجسم میسازد.تمام تصویرهای خیالی‏ دیگر که از شیخ اجل کشیده‏اند بیش ان بی‏معنی و بی‏روح میشوند.

راز موفقیت بهزاد در اینستکه حساسیت شدیدی در مقابل خوبی و زیبائی دارد و همان شدت انفعالی که از خصایص شاعرانه است در وی بحد وفور هست.چند سال‏ قبل در میان کارهای بیشمار او تصویری از حافظ دیدم که هنوز شبح آن در ذهنم باقی است. وقتی انسان بدان خیره میشد تصور میکرد که ترسیم‏کننده با حافظ در رؤیاهای شاعرانه‏ به پرواز آمده و با او«ارنی گوی»به«میقات»رفته است حافظی که«حاصل کارگه‏ کون و مکان»را با نظر شک و حیرت نگریسته و دیدگان پر از ملال او همه چیز را عبث و فانی دیده است.نمیدانم استاد در تحت تأثیر چه مقتضیات فشارآوری آن شاهکار را از دست داد.

این قسمت از کارهای استاد باو تشخص و امتیازی میدهد که بیش از جنبه‏های‏ دیگر او ستودنیست،چه تکنیک کار و رموز فنی هریک از هنرهای زیبا هرچند تا درجه زیادی‏ مشخص است ولی پیروی و تقلید آن امکان‏پذیر است ولی آنچه بیش از هر چیزی مشخص و ذاتی و تماس انفکاک‏ناپذیری از هنرمند دارد روح او و زاویه دید او و مشاعر فطری و ناآگاه اوست،چنانگه عین این معنی دربارهء شاعران و معماران و حجاران نیز صادق است.